



مشارکت گفت و گویی در شبکه نخبگان دانش

محمدامین قانع‌راد*

اشاره

مطبوعات و رسانه‌ها و با استفاده از هنر نمادین، در عرصه جامعه و سیاست نفوذ نسبی پیدا کردند و نمایندگی حوزه عمومی را به نوعی به اشغال خود در آوردند. در این دوره همچنین با شروع فعالیت احزاب جدید که برخلاف احزاب پیشین به عضوگیری گسترده می‌پرداختند، زمینه‌های تربیت سیاستمداران حرفه‌ای پدیدار شد. با وجود این نخبگان فرهنگی و علمی، حتی در دوره اصلاحات و بویژه پس از سر برآوردن برخی ناکامی‌ها و یاس‌ها، از وضعیت خود رضایت نداشتند؛ در این دوره از وجود نخبگان رانته به جای نخبگان آزاد (حسینی، ۱۳۸۰) و از غلبه نخبگان سیاسی بر نخبگان اجتماعی مانند مولفان، پژوهشگران، هنرمندان و کارشناسان ارشد دستگاه‌ها (معیذفر، ۱۳۸۱) و گسترش عملگرایی میان سیاستمداران و عدم توجه کافی به نقش نخبگان و کارشناسان (توسلی، ۱۳۸۱) گلایه می‌شد. اینان پیدایش "شبه‌نخبگان رانته" در مقابل نخبگان آزاد را که با استفاده از حقوق ویژه به نظام مدیریتی راه می‌یابند، یکی از پیامدهای تک‌گویی در نظام‌های اجتماعی-سیاسی می‌دانستند. گفته می‌شد نخبگان اجتماعی با وجود تاثیرگذاری در توسعه دانش، اندیشه و فرهنگ‌سازی، از پایگاه اقتصادی و سیاسی و نفوذ و تاثیرگذاری کافی برخوردار نیستند. از نظر مسئولان نخبگان اجتماعی، کالاهایی لوکس و تشریفاتی تلقی می‌شوند؛ جهان سیاست از نخبگان اجتماعی و افکار و اندیشه‌هایشان فاصله گرفته است و نخبگان به دلیل عدم استفاده از توان فکری خود در انزوا قرار گرفته‌اند و دچار خود سانسوری شده‌اند. وضعیت چنین بود تا دولت نهم با تکیه بر نوده‌ها و آفریدن هراس‌ها و امیدهایی برای آنان، افزایش کنترل فعالیت‌های نخبگان علمی و فرهنگی همت گماشت. بی‌اعتنایی به نهادهای مدنی و سازمان‌های غیردولتی در عرصه‌های فرهنگی، بی‌عنايتی به جایگاه دانشگاه‌ها و نادیده گرفتن استقلال

در جامعه کنونی ایران یا توده‌ای شدن آموزش عالی، قشر گسترده‌ای از دانش‌آموختگان دانشگاه دیده شکل گرفته است. اما نخبگان علمی و فرهنگی به عنوان برجسته‌ترین دانش‌آموختگان، یا دچار مقوله فرار مغزها شده‌اند یا در شرایط ضعف اثر بخشی و فقدان منزلت اجتماعی و حاشیه‌نشینی سیاسی به سر می‌برند. گسترش آموزش عالی به ایجاد جمعیت عظیم فارغ‌التحصیلان دانشگاهی انجامیده است که با کیفیت‌ترین آنان به عنوان استادان دانشگاه‌ها، پژوهشگران شاغل یا آزاد، نویسندگان، روشنفکران، هنرمندان، کارشناسان رشته‌های مختلفه تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های حرفه‌ای، سیاستمداران حزبی و... فعالیت می‌کنند. این گروه‌های مختلف با همه تفاوت‌های خود از حیث برخورداری از پیشینه آموزش دانشگاهی و ابهام در جایگاه اجتماعی و سیاسی‌شان با یکدیگر اشتراک دارند. این قشر گسترده دانشگاه دیده در دوره اصلاحات کمابیش از وضعیت و جایگاه مناسب‌تری برخوردار بود، فرایند مهاجرت سرمایه‌های علمی و فرهنگی، بویژه تا قبل از رخداد ۱۸ تیرماه تا حدی کنترل شده بود و دانش‌آموختگان آموزش عالی امیدهایی درباره تثبیت وضعیت خود داشتند. نخبگان علمی و فرهنگی تحت تاثیر عواملی مانند باز شدن حوزه عمومی و توجه جامعه و دولت به حوزه فرهنگ تقویت شدند. نخبگان علمی و نویسندگان در دانشگاه و بیرون از آن، به اندیشیدن پیرامون مسائل اجتماعی و معضلات معرفتی پرداختند و آثار تحقیقی و تالیفی بسیاری را به جامعه عرضه کردند. آثار فرهنگی این هنرمندان در عرصه‌های ادبیات، سینما، موسیقی و... در میان توده مردم نفوذ و تاثیر زیادی داشته است. افزایش نسبی رفاه پس از جنگ و رشد نهادهای فرهنگی و اجتماعی، همچون مراکز هنری، صنعت سینما و نشر، موجب رشد کمی و کیفی نخبگان و افزایش میزان اثرگذاری آنان شده است. نخبگان فرهنگی با گسترش

آن‌ها، انبام سکولاریزم به علوم انسانی، بازنشتگی استادان برجسته، انحلال برخی سازمان‌های کارشناسی همچون سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، نادیده گرفتن اهمیت کار کارشناسی و غفلت از هشدارهای کارشناسان برجسته در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، ایجاد محدودیت برای تولید فرهنگی، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان و... برخی از نشانه‌های این وضعیت جدید است. از پیامدهای این وضعیت آن است که با قرار دادن گروه‌های مختلف نخبگان علمی و فرهنگی در حاشیه و نادیده گرفتن امکان مشارکت فعال آنان در فرآیندهای اجتماعی و سیاسی، برای اولین بار زمینه ملامت‌نویسی برای اندیشمندان به سرنوشت مشترک، دانش‌آموختگان آموزش عالی فراهم شده است، زیرا این موقعیت خاص به یک اندازه موجب نگرانی دانشگاهیان، هنرمندان، روشنفکران، تکنوکرات‌ها، بوروکرات‌ها و کارشناسان برجسته سازمان‌ها شده است. هدف این نوشتار نیز تامل در وضعیت حاشیه‌نشینی نخبگان مزبور است و به برخی لوازم نهادینه‌سازی موقعیت نخبگان دانش، از جمله بهبود مناسبات فیمابین خود آنان با تشکیل قطب‌ها و شبکه‌های ارتباطی برای افزایش همدلی و درک مشترک می‌پردازد.

مفهوم و سنخ‌شناسی نخبگان

واژه نخبه^۱ در قرن هفدهم میلادی برای توصیف کالاهایی با مرغوبیت خاص به کار می‌رفت و برای اولین بار در ۱۸۲۳ برای اشاره به گروه‌های اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت و از اواخر قرن نوزدهم کاربرد وسیع آن متداول شد. در این میان دانشمندان اجتماعی و سیاسی مانند بارتو و موسکا در رواج آن نقش بسیاری داشتند. پارتو طبقه‌ای از مردم را که در رشته فعالیت‌شان عالی‌ترین شاخص‌ها را داشتند، نخبه نامید (پارتو، ۱۳۶۹). نخبگان را می‌توان به شیوه‌های گوناگون دسته‌بندی کرد. ما به‌نحوی از دو گروه از نخبگان با عنوان نخبگان اجتماعی^۲ و نخبگان فکری^۳ نام می‌برد (همیلتون، ۲۲۶: ۱۳۸۰). انواع نخبگان فکری از نظر او عبارتند از: نخبگان سیاسی، نخبگان سازمان‌دهنده، نخبگان علمی- معرفتی، نخبگان هنری- زیبایی‌شناختی و نخبگان اخلاقی و مذهبی (رملینک، ۹۲: ۱۹۷۵). لاسول اصطلاح نخبگان را برای کسانی به کار برد که بیشترین دسترس را به ارزش‌ها و بیشترین کنترل را بر آن‌ها دارند؛ به نظر او به تعداد ارزش‌ها، نخبه وجود دارد. بنابراین می‌توان از وجود نخبگان قدرت، نخبگان ثروت، نخبگان منزلت و نخبگان دانش سخن گفت (گولد و کونز، ۸۳۵-۸۳۴). بانومور به سه گروه از نخبگان تمایز می‌بخشد: نخبگان به‌عنوان گروه‌های کارکردی و شغلی با منزلت اجتماعی بالا؛ طبقه سیاسی دارای قدرت و نفوذ سیاسی و نخبگان سیاسی به‌عنوان گروه کوچک‌تر در درون طبقه سیاسی که عملاً قدرت سیاسی را اعمال می‌کنند (تنگ زووسکی، ۴۲: ۱۳۸۳). او در میان گروه‌های نخبه موثر بر تحولات اجتماعی و سیاسی معاصر، بر نقش سه گروه روشنفکران، مدیران صنایع و مقامات عالی‌رتبه حکومتی تأکید دارد. روشنفکران با فرهنگ یک جامعه ارتباط مستقیم دارند و افرادی مانند نویسندگان، هنرمندان، دانشمندان، فلاسفه، اندیشمندان مذهبی، نظریه‌پردازان اجتماعی و مفسران سیاسی را شامل می‌شوند که در خلق، انتقال و نقادان اندیشه‌ها سهم موثری دارند. کمی‌روشه با توجه به دو ملاک اقتدار و نفوذ، یک تقسیم‌بندی شش‌گانه از نخبگان به دست می‌دهد. در این طبقه‌بندی انواع نخبگان عبارتند از: نخبگان سنتی و مذهبی دارای قدرت یا نفوذ ناشی از ساخت‌های اجتماعی، ایده‌ها و اعتقادات گذشته، نخبگان تکنوکراتیک به‌عنوان قشر برتر مدیران در ساخت رسمی و اداری یا

اقتدار عقلانی- قانونی، نخبگان مالکیت دارای اقتدار یا نفوذ اقتصادی، نخبگان فرهنگ‌داری اقتدار و نفوذ شخصی، نخبگان ایدئولوژیک به‌عنوان سازندگان یا اشاعه‌دهندگان ایدئولوژی‌ها، نخبگان سمبولیک به‌عنوان تبلور ارزش‌ها، ایده‌ها و نمادها، نخبگان اقتدار بیشتر از طریق تصمیم‌گیری و نخبگان نفوذ از راه لکوسازی در فرآیندهای سیاسی و اجتماعی مشارکت می‌کنند. کلر (۱۹۸۶) انواع نخبگان استراتژیک را در جامعه جدید از یکدیگر تفکیک می‌کند. منبع اصلی قدرت و نفوذ نخبگان استراتژیک، سانسورگری و مهارت‌های فردی آن‌هاست. نوع نخبگان استراتژیک مانگر و سمیت کلی جامعه مدرن و تمایز یافته است. کلر نخبگان استراتژیک را به چهار گروه اصلی نخبگان با کارکرد تحصیل هدف با نخبگان سیاسی، نخبگان سازگارکننده با نخبگان اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک و علمی، نخبگان بکارچهره‌ساز از قبیل کنیسان، فلاسفه، فرهیختگان و تحصیل‌کردگان و نخبگان تنوع‌بخش از قبیل شخصیت‌های مشهور هنری، ادبی و ورزشی تقسیم می‌کند. در این جا سنخ‌شناسی‌های برخی نویسندگان ایرانی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. جلیلی (۱۳۷۴: ۱۳۷۵). نخبگان جامعه را دارای مواضع راهبردی می‌داند. طبقه نخبگان به‌عنوان طبقه راهبردی از چهار قشر نخبگان اقتصادی، نخبگان سیاسی، نخبگان اجتماعی و نخبگان فرهنگی تشکیل شده است. وظایف نخبگان راهبردی عبارت است از: تسبیح‌سازی، برنامه‌ریزی، جهت‌دهی، محاسب‌سازی و تعیین هدف. بعد از طبقه نخبگان، طبقه با نفوذ قرار دارد که در چهار قلمروی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، وظایف فعال کردن تعهد و مشارکت در تولید احساس خاص را به عهده دارند. در تحلیل جلیلی، در حوزه فرهنگی، نسوه تولید و انتقال فکر از اهمیت خاصی برخوردار است. در این حوزه مواضع راهبردی را مدیران رسانه‌ها و وسائل ارتباط جمعی و مسئولان دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در اختیار دارند؛ به عبارت دیگر اینان را می‌توان قشر نخبه فرهنگی نامید. دانشمندان، فلاسفه، استادان دانشگاه‌ها، پژوهشگران، نویسندگان و... نیز مواضع مهمی را در اختیار دارند و قشر با نفوذ فرهنگی را تشکیل می‌دهند. بشیریه با جمع‌بندی تعاریف مختلف روشنفکری، آن‌ها را در سه دسته کلی قرار می‌دهد: دسته اول روشنفکرانی هستند که در خلق و حفظ ارزش‌های غایی و تغییرناپذیر در زمینه حقیقت، زیبایی و عدالت نقش دارند. در دسته دوم، روشنفکران مبلغان عقاید، نمایندگان ایدئولوژی‌ها و نمایان‌و مع وجود به‌شمار می‌روند. در تعاریف دسته سوم روشنفکران، قشری اجتماعی نقی می‌شوند که در توسعه و پیشبرد فرهنگ جامعه نقش دارند (بشیریه، ۲۲۷: ۱۳۸۰). نخبگان فرهنگی افرادی چون نویسندگان، هنرمندان، دانشکده‌ایان، پژوهشگران، روزنامه‌نگاران، منتقدان اجتماعی و همه کسانی هستند که در مسائل فرهنگی اظهار عقیده می‌کنند و به حرفه‌های فکری اشتغال دارند و کارکرد آنان تولید فکر است. نخبگان علمی به‌عنوان بخشی از نخبگان فرهنگی، محور خاص و در زمینه‌های علمی و نظری به تولید دانش می‌پردازند (مدیر رسانه‌جی، ۱۳۷۹: ۱۳۷۹). فیوضات، (۱۳۸۳). جلالی‌پور (۱۳۸۱) از انواع نخبگان سیاسی، مذهبی، فکری- اجتماعی- فرهنگی و رسانه‌ای نام می‌برد. نخبگان فکری یا روشنفکران در دانشگاه و بیرون از آن به مباحث انسانی، اجتماعی و سیاسی می‌پردازند. نخبگان فکری، علی‌الاصول، ذخیره فکری جهان سیاست محسوب می‌شوند و از سطح اقتدار عقلانی بالایی برخوردارند. برخی از تحصیل‌کرده‌ها و اعضای جامعه دانشگاهی، بویژه در زمینه علوم انسانی، روشنفکران دینی و حتی پاره‌ای از چهره‌های سیاسی کشور در

این حوزه قرار می‌گیرند. نخبگان اجتماعی - فرهنگی به میزان بیشتری از نخبگان فکری متأثرند، به نوبه خود در میان توده مردم نفوذ و تأثیر زیادی دارند و در عرصه‌های سینما، ادبیات، موسیقی، ورزش و ... ظهور می‌کنند.

جایگاه نخبگان علمی و فرهنگی در جامعه معاصر

نخبگان علمی - فرهنگی در کنار مردم و دولت، سه رکن جوامع معاصر را تشکیل می‌دهند. در دوره کنونی پیوندها و ارتباطات این سه قطب با یکدیگر، فرآیندهای توسعه متوازن جوامع را شکل می‌دهد. در جامعه دموکراتیک، هر چند بر حضور مردم تأکید می‌شود، ولی وجود دولت کارآ و مشروع و از سوی دیگر حضور گروه‌های نخبگان در رده‌های مختلف اجتماعی، سازمانی و نهادی از ضرورت‌های این جوامع به شمار می‌رود. نخبگان سیاسی که در جوامع پیشین، گروه مستقلی را می‌ساختند، اکنون با گسترش "جامعه حرفه‌ای"^۴ (پرکین، ۲۰۰۲) و جامعه دانش‌محور^۵ تنها گروهی از دانش‌آموختگان برجسته و دارای تجربیات دیپلماتیک را تشکیل می‌دهند. در جوامع پیشین، دو گروه نخبگان سیاسی و نخبگان فرهنگی دارای ریشه‌های اجتماعی متفاوتی بودند، ولی در جوامع معاصر ریشه اجتماعی آنان به طور مشترک به آموزش عالی باز می‌گردد. توسعه یک جامعه به میزان تولید و ترویج علم و فرهنگ و بکارگیری آن در مدیریت دانش‌مدار جامعه بستگی دارد و سرمایه‌های انسانی مستعد و توانمند به عنوان تولیدکنندگان اصلی علم و فرهنگ و عاملان تبدیل دانش به رفاه، معنا و امنیت و نیز تعادل، تبادل و تعامل بین گروه‌های گوناگون دارندگان سرمایه علمی و فرهنگی، از عوامل اصلی توسعه پایدار محسوب می‌شوند.

برای توسعه اجتماعی و سیاسی، وحدت نسبی نخبگان ضروری است. به نظر هیجلی و بارتون (۱۹۸۹) بین انواع نخبگان و انواع رژیم‌های سیاسی رابطه مستقیمی وجود دارد و فقط نوع خاصی از نخبگان و نظام‌های سیاسی، استعداد حرکت به سوی دموکراسی را دارند. وحدت نخبگان ملی به عنوان افراد مقتدر و منتقد در جنبش‌ها و سازمان‌های سیاسی، اقتصادی، تخصصی، ارتباطاتی و فرهنگی جامعه، بر سرنوشت جامعه به طور اساسی تأثیر می‌گذارد. از نظر این نویسندگان، منشأ پیدایش تفرقه در میان نخبگان، به فرآیند شکل‌گیری دولت ملی مربوط می‌شود. این فرآیند، به جز برخی موارد استثنایی، اغلب خشونت‌بار بوده است و در آن، برخی گروه‌های نخبگان سایر گروه‌ها را سرکوب کرده‌اند. به عبارت دیگر، تفرقه وضعیت عام نخبگان ملی است. در رژیم با ثبات، قدرت اجرایی حکومت، موضوع تصرف‌های غیرقانونی یا

خشونت‌آمیز قرار نمی‌گیرد. از نظر این نویسندگان در صورتی که وضعیت تفرقه‌آمیز نخبگان به شرایط وفاق تبدیل شود،

رژیم سیاسی نیز ثبات می‌یابد و فرآیند پیدایش و تحکیم مردم‌سالاری به طور موفقیت‌آمیزی پیش خواهد رفت. باتومور (۱۳۶۹) بر نقش نخبگان در تغییرات اجتماعی کشورهای در حال توسعه توجه دارد. به نظر او در جوامعی که تغییرات اجتماعی شدیدی را تجربه می‌کنند و در مراحل گذار تاریخی خود قرار دارند، مردم احساس نیاز بیشتری به وجود نخبگان دارند. از نظر باتومور تفاهم اجتماعی بین نخبگان را باید به عنوان سازوکاری مهم برای هدایت، تسهیل و تقویت تغییرات اجتماعی در نظر گرفت، زیرا عدم وفاق میان نخبگان، نه تنها جامعه را از تغییرات اجتماعی مثبت و سازنده باز می‌دارد، بلکه زمینه را برای تغییرات اجتماعی بازدارنده و منفی که هزینه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی گزافی دارند، فراهم می‌کند. برخی از نویسندگان ایرانی نیز تأثیر وفاق در میان نخبگان فرهنگی بر اثربخشی الگوهای راهنمای تنظیم رفتار و افکار^۶ به مثابه تولیدات این گروه و نیز ضرورت ایجاد مکالمه‌ای شفاف^۷ و گفت‌وگوهای میان نخبگان را مورد توجه قرار داده‌اند (زرین‌پور، ۱۳۷۹؛ طواری، ۱۳۸۲).

پیدایش جامعه دانش و رخداد چرخش فرهنگی در جوامع جدید، بیش از پیش نقش نخبگان علمی و فرهنگی را تقویت کرده است. در چرخش فرهنگی، هر چند بر اهمیت رفتارهای فرهنگی توده‌ها نیز تأکید می‌شود، ولی افزایش مصرف کالاهای فرهنگی، همچنان نیازمند نخبگان مولدی است که بتوانند برای این نقضی رو به افزایش، عرضه مناسب فراهم کنند. گفته می‌شود در حال حاضر تعریف نقش دانشگاه دچار دگرگونی شده است و دانشگاه صنعتی و تجاری با اهداف اقتصادی، به تدریج جایگزین مفهوم کلاسیک دانشگاه به عنوان جایگاهی معنوی برای پرورش نخبگان، نظم‌دادن به جامعه بیرونی و تولید فرهنگ والا می‌شود. ولی هر دو مفهوم فرهنگی و اقتصادی دانشگاه، دانشگاه نخبه‌گرا و دانشگاه انبوه، در خدمت تأمین نخبگانی هستند که بتوانند با توانایی‌های ذهنی و خلاقیت‌های فکری خویش، به دو دسته از نیازهای مزبور پاسخ دهند: بنابراین نیاز به نخبگان، خواه مولدان اندیشه‌های فرهنگی یا مولدان ایده‌های تجاری، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

مسئله و رهیافت مشارکت نخبگان

نخبگان دانش کمابیش گرفتار سه مولفه از خدییگانگی اجتماعی یعنی

نخبگان دانش کمابیش گرفتار سه

مولفه از خدییگانگی اجتماعی

یعنی بی‌قدرتی، بی‌معنایی و انزوا

هستند. آنان از یک سو در

فرآیندهای نامی و کاربرد قدرت،

مشارکت جدی ندارند و از سوی

دیگر، به دلیل عدم جذب در

گروه‌های شغلی و جامعه وسیع‌تر،

در وضعیت انزوا قرار گرفته‌اند.

بی‌قدرتی، بی‌معنایی و انزوا هستند. آنان از یک سو در فرآیندهای تأمین و کاربرد قدرت، مشارکت جدی ندارند و از سوی دیگر، به دلیل عدم جذب در گروه‌های شغلی و جامعه وسیع‌تر، در وضعیت انزوا قرار گرفته‌اند و این امر به تدریج آنان را دچار بی‌معنایی می‌سازد، تا جایی که نمی‌توانند شرایط زندگی خود را برای خویش توجیه و رفتارهای خود را معنادار سازند. مقوله بی‌معنایی، بر یکی از کارکردهای اصلی نخبگان یعنی تولید دانش و معناسازی نیز تأثیر می‌گذارد و آنان را دچار سترونی و عدم خلاقیت فکری می‌کند. در ایران نخبگان علمی و فرهنگی از یکپارچگی اجتماعی و شغلی پایینی برخوردارند. ضریب پیوند افراد با

جامعه خود از دو طریق یکپارچگی اجتماعی و یکپارچگی شغلی تعیین می‌شود و در قفدان این یکپارچگی‌ها، پدیده‌هایی چون ناآرامی، ناامیدی و مهاجرت شکل می‌گیرد. به دلیل ضعف اجتماعات شغلی و حرفه‌ای در ایران، میزان یکپارچگی شغلی در میان نخبگان و متخصصان پایین است. نخبگان علمی از قبیل دانشگاهیان، پژوهشگران و متخصصان رده بالا، به دلیل تاکید بر استانداردهای حرفه‌ای، گاه با فرآیندهای غیر حرفه‌ای حاکم بر سازمان‌های شغلی خود، دچار چالش می‌شوند. آنان در شرایطی با فرآیندهای نامطلوب به چالش برخاسته‌اند که با همکاران خود در درون و بیرون سازمان‌های کاری و شغلی، ارتباط و تعامل چندانی ندارند و با توجه به شاخص‌های عینی و ذهنی در دانشگاه‌ها و مجله کار خویش نیز در وضعیت حاشیه‌نشینی قرار دارند.

نخبگان علمی و فرهنگی در نظام سیاسی- اقتصادی از جایگاه مناسبی برخوردار نیستند و خود را در استفاده از منابع قدرت و ثروت دچار محرومیت می‌دانند. سرمایه علمی و سرمایه فرهنگی این نخبگان به سرمایه سیاسی و سرمایه اقتصادی تبدیل نمی‌شود. این وضعیت دوگانه با تناقض در پایگاه، انتظارات آنان را با واقعیت‌های پیرامونی در تعارض قرار داده است. آنان خود را در وضعیتی می‌بینند که از پایگاه علمی- فرهنگی و منزلت اجتماعی بالایی برخوردارند، در حالی که به دلیل عدم ابتدای نظام سیاسی- اقتصادی بر دانش، از حیث پایگاه سیاسی- اقتصادی در محرومیت به سر می‌برند. این وضعیت دوگانه برای آنان اضطرابی می‌آفریند که گاه می‌کوشند از طریق مهاجرت، به خارج و جستجوی محیطی متعادل‌تر، آن را فرو نشانند، اما اغلب در این محیط تازه و بیگانه دچار حاشیه‌نشینی دوگانه (انصاری، ۱۳۶۹) می‌شوند. مهاجرت نخبگان معرفتی تا حد زیادی با میزان مشارکت اجتماعی و سیاسی آنان ارتباط دارد. گاه تفاوت شرایط زندگی در مبدأ و مقصد عامل مهاجرت ذکر می‌شود، ولی در صورتی که نخبگان، تاثیرگذاری در شرایط جامعه خود را ممکن ببینند از میزان مهاجرت آنان کاسته خواهد شد. در برخی موارد، این بهترین‌ها از شرایط اقتصادی خوبی برخوردارند، ولی به دلیل نارضایتی از شرایط سیاسی و تبعیض‌های قومی، دینی و اجتماعی دست به مهاجرت می‌زنند. با توجه به انگیزش‌های ویژه نخبگان دانش، افزایش میزان مشارکت سیاسی- اجتماعی آنان به تنها به غنای زندگی شهروندی می‌آفریند، بلکه با توجه به نقش اجتماعی و کارکردهای فرهنگی، فکری و تخصصی‌شان بر عملکرد آنان به نفع جامعه نیز تاثیر مثبت می‌گذارد. بنابراین هر چند مقوله مشارکت سیاسی- اجتماعی امروزه برای همه شهروندان یک حق انسانی محسوب می‌شود، ولی تأمین آن برای نخبگان دانش تنها ادای حقوق فردی آنان نیست، بلکه ادای حقوق جامعه نیز به شمار می‌رود. جامعه حق دارد از افرادی با استعداد و نخبه برخوردار باشد و این افراد با تولید اندیشه و فکر، نه تنها امکان اداره بهتر نظام‌های سیاسی- اقتصادی را فراهم سازند، بلکه غنای زیست جهان مردم را نیز تأمین کنند. انگیزه‌های نخبگان دانش بیش از انگیزه سایر افراد جامعه، در مقوله انگیزش‌های انسان اجتماعی قرار می‌گیرد؛ رفتار آنان را نباید به مثابه یک رفتار اخلاقی توضیح داد که تحت تاثیر جریان‌های اجتماعی صورت می‌گیرد. بهره‌وری و خلاقیت نخبگان دانش، یک رفتار یا تصمیم اخلاقی نیست، همان طور که نزاری فکری آنان نیز جنبه اخلاقی دارد. ماندگاری آنان در کشور درست به اندازه میل یا تصمیم آنان به مهاجرت، یک راهبرد اخلاقی است که باید هر دو

را به مثابه رفتارهای معنادار کنشگران اجتماعی که فعالانه نسبت به شرایط محیطی خود واکنش نشان می‌دهند، درک کرد. نخبگان دانش حتی هنگامی که از جامعه کنسار می‌کشند و یا به مهاجرت و رهاسازی شغلی گرایش پیدا می‌کنند، در واکنش به گسست ارتباطات اجتماعی، می‌خواهند خود را به عنوان یک کنشگر اجتماعی بازسازی کنند.

اهمیت حضور مستمر نخبگان علمی و فرهنگی در جامعه و حفظ ارتباط آن‌ها با دولت و مردم برای کارشناسی امور و تولید اندیشه‌های تازه و راهگشا، بررسی میزان مشارکت اجتماعی و سیاسی این نخبگان و موانع رشد حضور آنان در عرصه‌های گوناگون را ضروری می‌سازد. نخبگان علمی و فکری در سده معاصر در ایران یکی از عوامل اصلی توسعه سیاسی و اجتماعی و تحول فرهنگی بوده‌اند. نویسندگان، روشنفکران، استادان دانشگاه، روزنامه‌نگاران و محققان از طریق طرح و اشاعه چشم‌اندازها، اندیشه‌ها و مفاهیم تازه، ارائه الگوهای بدیل فرهنگی و سیاسی، انتقاد و آگاه‌سازی مردم از شرایط اجتماعی خود در تحولات معاصر، نقش برجسته‌ای داشته‌اند. با این وجود در ایران معاصر، نقش آنان همواره به دلایل متفاوت با چالش مواجه شده و در برخی زمینه‌ها، آن چنان که انتظار می‌رود موفق یا دارای تاثیرگذاری پایدار نبوده است. در این نوشتار فرصت بررسی همه عوامل موثر بر ناکامی‌های کنش نخبگان فرهنگی و علمی وجود ندارد و تنها یکی از این عوامل موثر، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. با رویکردی درون‌نگرا یعنی با در پراختی گذاشتن و به طور موقت نادیده گرفتن تمام عوامل بیرون از ساختار اجتماعی و فضای فرهنگی قلمروی نخبگان، می‌توان چند پارگی و تفرق بین نخبگان علمی و فرهنگی را به عنوان موثرترین عامل کاهش اثرگذاری نخبگان محسوب کرد. نخبگان علمی و فرهنگی به دلیل تفاوت‌های ناشی از رشته‌های تحصیلی و حرفه‌های متفاوت خود، به طور طبیعی در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دارای تفاوت‌های فکری و هنجاری متفاوتی هستند؛ در درون یک رشته و حرفه یگانه مثل سینماگری یا نقاشی نیز سبک‌ها و الگوهای متفاوتی وجود دارد. تفاوت دنیاهای فکری روشنفکران، دانشگاهیان و هنرمندان حتی یکی از سازوکارهای اساسی تحول فرهنگی در جوامع معاصر است. بنابراین هیچ‌گاه نمی‌توان و نباید خواهان یکسانی و هم‌شکلی این گروه‌های مختلف باشیم، اما با کنار نهادن یک تصور خام از وحدت نخبگان، هنوز می‌توان از الگوهای تعامل، تبادل، شبکه‌سازی و سرمایه اجتماعی بین نخبگان علمی و فرهنگی دفاع کرد. این مقاله می‌کوشد مفهوم مناسبی از پیوند نخبگان فرهنگی و علمی را به مثابه شرط اساسی تکوین قلمروهای فکری و روشنفکری و نیز شرط لازم برای تاثیرگذاری آنان در جامعه مطرح سازد. در این نوشتار، در کنار مفهوم شهروندی، به مفهوم متمایزی از مشارکت اجتماعی و سیاسی نخبگان پرداخته می‌شود. اعضای یک جامعه به عنوان شهروند و به طور عام حق دارند در انجمن‌ها، احزاب سیاسی و سازمان‌های غیردولتی عضویت داشته باشند، از جریان‌های سیاسی و فکری هواداری کنند و در انتخابات به نفع فرد یا افرادی وارد مبارزه انتخاباتی شوند. اما نخبگان علمی و فرهنگی علاوه بر این‌ها، حق دارند یا به عبارت دیگر، باید خود را به عنوان صاحبان اندیشه، سبک هنر و دانش ویژه سازماندهی و شبکه‌سازی کنند. در این مورد، نخبگان با توجه به تمایزات حرفه‌ای و فکری خود باید صورت‌های متمایزی از مشارکت اجتماعی و سیاسی را دنبال کنند. مشارکت نخبگان را نباید در مشارکت توده‌های آنان در فرآیندهای روزمره

سیاسی جستجو کرد، بلکه این مشارکت در واقع فعالیت نخبگان برای ایجاد پیوندی پویا بین سه قطب مردم، دولت و مولدان اندیشه است. اما قبل از آن گروه‌های مختلف نخبگان باید خود به قطب‌های متفاوت تبدیل شوند. این قطب‌ها از طریق شبکه‌سازی با همدیگر پیوند یابند.

تقسیم‌بندی نخبگان دانش

برای ارزیابی پیوند نخبگان دانش با دارای تحصیلات و آموزش دانشگاهی و با توجه به مقوله‌بندی‌های رایج در میان نویسندگان ایرانی و خارجی،

میدان نخبگی، یک میدان فرانهادی یا چندنهادی است که انواع موقعیت‌های نخبگان را در فضای کلی خود به عنوان مجموعه‌ای از روابط متفاضل در برمی‌گیرد. این موقعیت‌های مختلف نخبگی، دارای انواع سرمایه‌های فرهنگی، سازمانی و سیاسی متفاوت هستند

فضای هنجاری مراکز پژوهشی از توجه به منطبق معرفی صرف به منطبق بازار انجامیده (گیدنز، ۱۹۹۴) و یا در کنار رویکرد آکادمیک، برج عاج‌نشین و انتزاعی و کلی‌اندیش نخبگان علمی، رویکردهای انتقادی، سیاسی و حوزه عمومی نیز گسترش یافته است (بورلوی، ۲۰۰۴). به این ترتیب نخبگان علمی با رویکرد سیاستی، با توجه به ضرورت‌های عملی به مشاوره و تولید علم برای بهبود سیاست‌ها و برنامه‌ها و پاسخگویی به نیازهای موجود در قلمروهای مختلف اجتماعی می‌پردازند: نخبگان علمی نیز با رویکرد حوزه عمومی، دانش متناسب با بازنمایی گروه‌های گوناگون در حوزه عمومی را اغلب در مشارکت با آنان، تولید می‌کنند و اشاعه می‌دهند.

همچنین در جامعه معاصر، حضور روشنفکران حوزه عمومی علاوه بر عرصه‌های ارتباطی، رسانه‌های جمعی و نهادهای جامعه مدنی، به دانشگاه‌ها نیز کشیده شده است. آنان حتی در این عرصه‌های اخیر از حضور گسترده و رسمیت یافته‌ای برخوردار شده‌اند و مقوله جدید روشنفکران دانشگاهی^۱ را ایجاد کرده‌اند (پوسنر،

می‌توان به شیوه نوع آرمانی، آنان را به سه گروه عمده نخبگان علمی، نخبگان نهادی و نخبگان عرصه عمومی تقسیم‌بندی کرد. این تقسیم‌بندی سه‌گانه، دارای گستردگی است و هر یک از آن‌ها، انواع جزئی‌تری را شامل می‌شوند. مفهوم نخبگان در این جا در دو معنا به کار می‌رود: از یک سو می‌توان تحصیلکردگان آموزش عالی را در برابر سایر سطوح تحصیلی به عنوان نیروهای فکری، نخبه محسوب کرد و از سوی دیگر، می‌توان برجسته‌ترین افراد دارای آموزش عالی و فعال در سه قلمروی علمی، نهادی و عرصه عمومی را نخبگان دانش محسوب کرد. در هر صورت، مفهوم نخبگان دانش مقوله‌ای نسبی است و کاربرد آن در هر دو معنا قابل توجیه است. از سوی دیگر حتی نخبگان علمی در معنای دوم نیز بر حسب سطوح کیفیت‌های نخبگی از یکدیگر تمایز پذیرند.

تقسیم‌بندی سه‌گانه نخبگان کمک می‌کند تا نقش هر یک از گروه‌های نخبگان را در مجموعه وسیع‌تر نقش‌های نخبگی مورد بررسی قرار دهیم. این تقسیم‌بندی انواع نخبگان علمی، متخصصان، نخبگان سیاسی و روشنفکران انتقادی را در برمی‌گیرد؛ دلیل کاربرد این دسته‌بندی آن است که این نقش‌های سه‌گانه را باید در ارتباط با یکدیگر فهمید. ما در این جا مفهوم میدان یا حوزه^۲ را برای توصیف قلمروی نخبگان از بورديو (اسوارتز، ۱۹۹۷) وام می‌گیریم. میدان نخبگی، یک میدان فرانهادی یا چندنهادی است که انواع موقعیت‌های نخبگان را در فضای کلی خود به عنوان مجموعه‌ای از روابط متفاضل در برمی‌گیرد. این موقعیت‌های مختلف نخبگی، دارای انواع سرمایه‌های فرهنگی، سازمانی و سیاسی متفاوت هستند. در این فضای کلی، می‌توان به طور همزمان تمایز و روابط نقش‌های سیاسی و علمی نخبگان و کارکردهای معرفتی، سازمانی و انتقادی آنان و بالاخره روابط نهادهای این نخبگان یعنی آکادمی، بوروکراسی و حزب را مورد بررسی قرار داد و فهمید.

در این بخش، از مفاهیم نوع آرمانی نخبگان علمی، نهادی و حوزه عمومی استفاده کرده‌ایم که مبتنی بر منطبق‌های معرفتی و اقتضالات درونی جهان‌های سه‌گانه آکادمی، سازمان/ حزب و گستره همگانی است. در دوره معاصر، این مفاهیم متناسب با تغییر در واقعیت‌ها دگرگون شده‌اند و نخبگان چندگانه و پیوندی سربرآورده‌اند. برای مثال، شیوه جدید تولید دانش به تعبیر

۲۰۰۱؛ دلاتی، ۲۰۰۱). به نظر برخی نویسندگان، توسعه صنعت فرهنگ، بخشی از روشنفکران را به تولیدکنندگان محصولات اوقات فراغت تبدیل می‌کند، نقش انتقادی آنان را کاهش می‌دهد و کار فرهنگی برای آنان بیش از هر چیز به حرفه‌ای برای کسب درآمد تبدیل می‌شود. صنعت فرهنگی با هدف تولید انبوه کالا‌های فرهنگی به گسترش تقسیم کار و تخصصی شدن حرفه‌ای این مشاغل انجامیده و دیدگاه کل‌گرا را در معرض زوال قرار داده است. از طرف دیگر دانشگاه‌ها نیز در معرض دگرگونی قرار دارند و بنابراین بیش از پیش به تربیت‌کنندگان متخصصان و کارکنان دانش تبدیل می‌شوند. این کارکنان دانش از جنبه انتقادی دانش فاصله می‌گیرند و بر جنبه کاربردی آن تاکید می‌کنند. این کاهش جنبه انتقادی و کلی‌نگری اندیشه دانشگاهی، به تغییر کانون روشنفکری از دانشگاه‌ها به بیرون از دانشگاه‌ها و یا اساساً زوال روشنفکری به معنای کلاسیک آن منجر می‌شود. جاکوبی (۱۹۸۷) توسعه نقش دانشگاه‌ها را با زوال نقش روشنفکری همراه می‌داند، حال آن که برخی دیگر در پی کشف نقش اجتماعی جدید برای روشنفکران در جامعه بعد از دوران جنگ سرد^۳ (ترنر، ۲۴۸-۲۴۷: ۱۳۸۴) برآمده‌اند. به نظر ایرمان، روشنفکران بویژه بعد از دهه ۱۹۵۰ و همراه با انقلاب آموزشی و رشد دولت رفاه، از یک نیروی بیرونی و منتقد نظام سیاسی به پژوهشگران حرفه‌ای و مدیران یک امپراتوری دانشگاهی تبدیل شده‌اند و به "عضویت ارتش بزرگ مددکاران اجتماعی، تحلیلگران رفاهی و بوروکرات‌های آموزشی درآمده‌اند" (همان، ۲۵۵). به نظر ترنر با رشد فرایندهای جهانی شدن روشنفکران از دولت-ملت یا فرهنگ ملی جدا می‌افتند و در درون یک بازار دانشگاهی جهانی و غیرقابل تشخیص عمل می‌کنند. دانشگاهیان تحلیلگران نمادین جدیدی هستند که برای یک بنگاه تفکر و یا آزمایشگاه پژوهشی یک شرکت بین‌المللی کار می‌کنند و تعهدات آن‌ها به این بنگاه بیشتر توسط انگیزه‌های بازاری تعیین می‌شود تا به وسیله مفهوم سنتی یک رسالت یا وظیفه (ترنر، ۳۰-۲۹: ۱۳۸۴). به این ترتیب جهانی شدن از یک سو رابطه دانشگاه را با فرایندهای برون‌گرا و بازار محور افزایش می‌دهد و از یک سو، هویت فکری دانشگاهی را به هویت حرفه‌ای

پژوهشگران تحقیق و توسعه تبدیل می‌کند. هر چند صورت‌بندی‌های مفهومی و فعالیت‌های نخبگان علمی و فرهنگی در غرب دگرگون شده است ولی در این نوشتار، ما کاربرد انواع آرمانی سه‌گانه دانشگاهیان، روشنفکران و کارشناسان سازمانی را ترجیح می‌دهیم، چون در ایران ارتباط دانشگاه‌ها با زمینه‌های کاربرد اندک است و سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌های اجرایی در بهترین حالت، مبتنی بر دانش کارشناسی است که با فاصله از دانشگاه تبیین می‌شود. نکته دیگر، ضرورت بررسی روشنفکران حوزه عمومی به عنوان مقوله‌ای مستقل است که در ایران بیشتر آن را باید در قلمروی نهادهای غیردولتی و جامعه مدنی جستجو کرد، هر چند تعدادی از دانشگاهیان یا کارشناسان نهادهای با نگاه روشنفکرانه به مسائل نیز وجود دارند. شاید تکوین شبکه نخبگان همراه با پاره‌ای از تحولات دیگر، بتواند به گسترش نخبگان پیوندی همچون روشنفکر دانشگاهی بینجامد، ولی در حال حاضر به دلیل وجود شکاف‌های متعدد میان آنان، کاربرد انواع آرمانی مزبور برای تحلیل وضعیت چندپارگی فضای نخبگی کشور، تناسب بیشتری دارد.

۱. نخبگان علمی: در این نوشتار مفهوم عام نخبگان دانش در مورد گروه‌های سه‌گانه نخبگان (به دلیل ابتدای فعالیت آنان بر سه نوع دانش معرفتی، دانش نهادی و دانش حوزه عمومی) به کار می‌رود. مفهوم نخبگان دانش، گروه‌های متفاوت اهل دانش^{۱۱} و معرفت‌ورزان را در بر می‌گیرد که نخبگان علمی یکی از انواع آن است. اتزیونی هالوی برای اشاره به آنان، اصطلاح روشنفکران یا نخبگان دانش^{۱۲} را به کار می‌برد. نخبگان علمی، گروه‌هایی از تولیدکنندگان دانش را تشکیل می‌دهند که براساس منطق معرفتی به اندیشه‌ورزی و خلق آرا و نظریه‌ها می‌پردازند و در نظریه‌پردازی‌های خود، آگاهانه یا ناآگاهانه اغلب از منطق مستقل اندیشه خود پیروی می‌کنند.

نخبگان علمی به حقیقت^{۱۳} تعهد دارند و اغلب در اجتماعات علمی^{۱۴} با عناوین مشترک فکری تبلور پیدا می‌کنند (هاگستروم، ۱۹۷۵). فعالیت این نخبگان علمی ضرورتاً معطوف به جستجوی اهداف عملی فوری نیست، آنان لذت خویش را در ناملم اندیشه‌ای و کار بر اساس منطق معرفتی معین جستجو می‌کنند. این افراد الگوهای نظری خود را تنها بر مبنای منطق کلی حقیقت و به مثابه دیدگاهی عمومی و کلی توضیح می‌دهند. انواع مختلف نخبگان علمی در جامعه کنونی عبارتند از فیلسوفان نظری، نظریه‌پردازان علوم تجربی و علوم انسانی، پژوهشگران تحقیقات بنیادی و دانشگاهیان علوم پایه. این زیرگروه‌ها تا جایی که وظیفه تولید یا بازتولید معرفت ناب و انتقال دانش الگویی^{۱۵} به نوآموزان را به عهده دارند، جزء نخبگان علمی محسوب می‌شوند. نظریه‌پردازی نخبگان علمی را به دلیل وابستگی به فضای معرفتی و جدایی‌اش از منطق دانش روزمره می‌توان نظریه‌پردازی آکادمیک نامید.

نخبگان دانش از یک سو با دخالت دولت و جامعه در کار خویش مخالفت می‌کنند و از سوی دیگر، برای اصلاح جهان، برای خود رسالتی متعالی قائل هستند. در دیدگاه نخبگان دانش، توسعه دانش نظری در بین مردم و دولت و پیروی آنان از دستاوردهای نظری، راه‌حل برون رفت از مشکلات و مسائل است. فیلسوفان نظری بر لزوم آشنایی مردم با فلسفه تأکید دارند و شناختن ابعاد و لایه‌های عمیق نظریه‌های فلسفی را عامل انحطاط تفکر و رفتار و عامل زوال حکومت و جامعه می‌دانند. دانشمندان نیز به لزوم تبعیت از قوانین علمی باور دارند و رواج مدیریت علمی و سربان

علم در سیاست را لازمه پیشرفت می‌دانند. تأکید بر ابعاد معرفتی در بین این گروه از نخبگان، میزان عمل‌گرایی یا حتی توجه به عمل شخصی در قلمروی اجتماعی و سیاسی را در بین آنان کاهش می‌دهد. این افراد فعالیت فکری^{۱۶} را اساسی‌تر از فعالیت عملی می‌دانند. برخی از این نخبگان، رفتار اجتماعی و سیاسی را به توده‌ها و می‌گذارند و خود تمایل دارند بیشتر نقش هدایت فکری و معنوی را بر عهده بگیرند.

نخبگان علمی معمولاً از نیم‌رخ‌های ارتباطی و مشارکتی متفاوتی برخوردارند. آنان تعاملات خویش را در حلقه‌های آموزشی و پژوهشی در بین دانشجویان و همکاران خود شکل می‌دهند و در عین حال، به دلیل علاقه به پژوهش بنیادی و اندیشه انتزاعی از تامل در تنهایی لذت می‌برند و از ارتباطات اجتماعی کناره می‌گیرند. این افراد از ارتباطات حزبی اندکی برخوردارند و مقوله سیاست را جدی تلقی نمی‌کنند. با این وجود نخبگان علمی خواهان توجه مردم و دولت به تعلقات معرفتی و تجویزات فکری و اندیشه‌ای خود هستند. آنان خود را از دولت و سیاست مستقل می‌دانند و به هیچ وجه خواهان دخالت حکومت در عرصه فکری خود نیستند، با وجود این گاه برای کنترل مستقیم جامعه و دولت، آمادگی داشته و حتی آن را ضروری می‌دانند. انتظار این گروه‌ها از دولت، به رعایت حقوق آنان برای استقلال اندیشه‌ورزی و تأمین امنیت و آزادی لازم برای تداوم مشغله فکری‌شان محدود می‌شود.

تمایلات نظری نخبگان علمی گاه باعث ایجاد فاصله بین آنان و مردم و سیاستمداران می‌شود. برخی از سیاستمداران با این باور که اندیشه‌های اینان مستقیماً به کار امور روزمره دولت و جامعه نمی‌آید، به محدود کردن منابع فعالیت‌های آنان تمایل نشان می‌دهند و گاه با توجه به آرای انتقادی برخی از این نخبگان، حتی برای آنان محدودیت‌های سیاسی ایجاد می‌کنند. اما دولت‌ها باید زمینه‌های لازم را برای اندیشه‌ورزی این نخبگان فراهم سازند؛ برخی از این اندیشه‌ها ثمرات خود را در کوتاه مدت یا میان مدت برای اهداف سیاستی آشکار می‌کنند و برخی دیگر در بلندمدت تأثیرگذار هستند. توجه به جنبه انتقادی آرای آنان نیز با میانجیگری حوزه عمومی، برای تصحیح و تعدیل فرآیندها و سیستم‌ها ضروری است؛ مقابله با آنان از ظرفیت‌های فکری جامعه برای اصلاح فنی و اجتماعی می‌کاهد.

۲. نخبگان نهادی: اساس کار این گروه از تحصیلکردگان دانشگاهی، بر حرفه‌گرایی قرار دارد. نخبگان نهادی توسط نویسندگان مختلف با عناوین متفاوت بوروکرات‌ها یا دیوان‌سالاران، تکنوکرات‌ها یا فن‌سالاران، نخبگان اجرایی، نخبگان تخصصی، روشنفکران متخصص، روشنفکران دیوان‌سالار و ... مشخص می‌شوند. همه متخصصان خطوط تولید یا ارائه‌دهندگان خدمات تخصصی اجتماعی (خدمات آموزشی، بهداشتی و فرهنگی) در این مقوله قرار می‌گیرند. بالاترین رده‌های این گروه اغلب به گروه‌های موسوم به نخبگان حکومتی، نخبگان سیاسی و نخبگان قدرت، نزدیکی و مشابهت دارند.

نخبگان نهادی مانند نخبگان علمی خواهان استقلال هستند و فعالیت‌های آنان به جای منطق معرفت از منطق سازمانی تبعیت می‌کند. بسیاری از نظریه‌پردازان بر ضرورت استقلال بوروکراسی، در مفهوم وسیع آن، از محیط اجتماعی و سیاسی پیرامونی، برخوردار می‌باشند و تداوم و دوری از تکانش‌ها و تنش‌های ناگهانی ناشی از نظام‌های معرفتی (دانش نظری) و تحولات سیاسی تأکید دارند. بی‌ثباتی ساختاری

ناشی از عوامل درون سازمانی و یا عوامل گسترده‌تر اجتماعی و سیاسی، گروهی از نخبگان را مضطرب و متزلزل می‌کند. استقلال بوروکراسی از طریق استقلال نسبی آن از نهادهای معرفت و سیاست تامین می‌شود. تحولات معرفتی و سیاسی باید به زبان کارشناسی ترجمه شوند، بدون این ترجمه سازمان‌های شغلی دچار درهم‌ریختگی و بی‌نظمی فکری می‌شوند؛ در این بی‌هنجاری سازمانی، هنجارهای کارشناسی نیز متزلزل می‌شوند، بدون این که هنجارهای برون سازمانی قادر به تحکیم خود باشد. کار انسانی به قول بریورمن (۱۹۷۴) از وحدت مفهوم^{۱۶} و اجرا^{۱۷} تشکیل می‌شود. به نظر بریورمن جامعه سرمایه‌داری شرایطی را توسعه می‌دهد که عنصر مفهوم‌سازی، تفکر و خلاقیت از مشاغل یقه سفید حذف شود، این مشاغل بیش از پیش پرولتاریزه شوند و به مشاغل دستی یا راهوار نزدیک گردند. نخبگان نهادی در صورت کاهش اهمیت دانش حرفه‌ای فعالیت‌هایشان، در معرض پرولتاریزه شدن قرار می‌گیرند. ویژگی مفهوم‌پردازی در بین نخبگان، به دلیل اهمیت جنبه‌های شناختی پررنگ‌تر است. برخی از نظریه‌پردازان، مثل شلر، ویژگی نخبگان را در لبه معرفتی جستجو می‌کنند و کار اجرا را به توده‌ها می‌سپارند. بدون در نظر گرفتن این تقسیم کار فرهنگی نیز می‌توان جنبه مفهومی فعالیت‌ها و کنش نخبگان را مهم قلمداد کرد. الگوهای مشارکت اجتماعی و سیاسی نخبگان را باید با توجه به همین ویژگی مفهومی نقش آنان تعریف و ساماندهی کرد.

نخبگان نهادی اغلب دانش را به رویه‌های کارشناسی تقلیل می‌دهند و با نگاهی ابزاری و کاربردی با دانش برخورد می‌کنند. یکپارچگی دانش در نظام‌های سیاسی و اقتصادی به بوروکراتیک/ تکنوکراتیک شدن دانش می‌انجامد. دانش در فرآیندهای بوروکراتیک و تکنوکراتیک شدن، به سطح قواعد صوری و دانسته‌های آیین‌نامه‌ای تقلیل می‌یابد و حاکمیت صورتگرایی سازمانی، موجب غفلت از ارتباط سازمان با محیط متغیر و دگرگونی‌های شناختی می‌شود. نخبگان نهادی اغلب با نگاهی تخصصی و گاه پارهای، مسائل و مشکلات را ارزیابی می‌کنند و به دلیل پیشینه تخصصی خود، برای حل مسائل و بحران‌ها راه‌حل‌های پارائه می‌دهند. نخبگان سازمانی به دلیل غلبه دانش فنی، گاه توانایی اندکی برای ارائه یک درک مفهومی گسترده‌تر دارند. تجربه کاری آنان در سازمان‌های اداری و فنی نیز ممکن است به غلبه منطقی سازمانی بخشی در رفتارها و دیدگاه‌های آنان بینجامد. متخصصان و تکنوکرات‌ها در عین حال ممکن است مسائل اجتماعی را به مسائل فنی تقلیل دهند. ضرورت نظارت نخبگان سیاسی بر نخبگان سازمانی اغلب با توسل به ضرورت اشراف درک مفهومی بر درک فنی توجیه می‌شود. بر اساس این استدلال، نخبگان سیاسی توانایی پیوند دادن درک‌های فنی گوناگون برای دستیابی به تصویری واقعی‌تر از امور را دارند و می‌توانند در موارد ضروری به شیوه‌هایی مناسب و بدون ایجاد تکانش‌های نامطلوب، منطقی سازمانی را به چالش بکشند و برای انطباق نیازهای سازمان و جامعه و ایجاد سازگاری بین بوروکراسی و دموکراسی تدابیری بیندیشند. فرض بر این است که نخبگان سیاسی، تفاوت مسائل اجتماعی و مسائل فنی را می‌دانند و اجازه نمی‌دهند مردم به سوزهای منفعل تکنوبوروکراسی تبدیل شوند. با توجه به حرفه‌ای شدن سیاست در جامعه معاصر، می‌توان نخبگان سیاسی را نیز در مقوله نخبگان دانش/ نهادی قرار داد. این دسته از نخبگان نهادی به جای نگرش سازمانی و بخشی، دیدگاهی فراسازمانی و فرابخشی دارند. با وجود این، پارهای از

مطالعات از قبیل بررسی میلز در خصوص "نخبگان قدرت" از تفاوت وضعیت نخبگان سیاسی با این تصویر آرمانی حکایت می‌کند. نخبگان حزبی، بخشی از نخبگان نهادی را تشکیل می‌دهند. در جامعه جدید، وجود نخبگان حزبی یا سیاسی به اندازه سایر نخبگان از ضرورت کارکردی برخوردار است و این امر ناشی از حرفه‌ای شدن سیاست است؛ امری که ماکس وبر با عنوان "سیاست به مثابه حرفه" (۱۳۸۲) آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. سیاستمداران حرفه‌ای، برطبق تعریف، توانایی‌ها و شایستگی‌های مورد نیاز برای تبدیل زبان اندیشه و منفعت به زبان سیاست را دارند و به همین دلیل، در کنار سایر رده‌های نخبگان اجتماعی قرار می‌گیرند. احزاب سیاسی، محیط سازمانی مناسب برای پرورش نخبگان سیاسی و سیاستمداران حرفه‌ای را فراهم می‌کنند. این احزاب، افراد را در یک فرآیند طولانی آموزش می‌دهند و آنان سرشت سیاسی و دیدگاه کل‌نگر و ترکیب‌گرا پیدا می‌کنند. در شرایط غیرحرفه‌ای بودن سیاستمداران، معیارهای ناشی از وابستگی‌های فرهنگی و اجتماعی آنان، مثل تعلقات قومی، ولایتی، دینی و محفلی در به کارگیری و ارتقای کارکنان دستگاه‌ها تاثیر می‌گذارد و این امر، خود به بی‌ثباتی سازمانی دامن می‌زند و در بین نخبگان نهادی احساس بی‌عدالتی سازمانی ایجاد می‌کند. در فقدان کنترل حزب، سیاستمدار غیرحرفه‌ای معیارهای قومی، مذهبی و خویشاوندی را در گزینش نخبگان نهادی دخالت می‌دهد. در کنار سایر شرایط جامعه مردمسالار، کنترل‌های حزبی، ضمانت‌های مناسبی برای حفظ شایسته‌سالاری در عرصه نهادها و سازمان‌ها فراهم می‌کنند.

۳. نخبگان حوزه عمومی: نخبگان حوزه عمومی، همان روشنفکران یا نخبگان فرهنگی هستند. نخبگان فرهنگی هر چند از پشتوانه دانش تخصصی برخوردارند، نگره و دریافت عام‌تری دارند و به این دلیل می‌توان دیدگاه آنان را در مقابل دیدگاه تخصصی، دیدگاه کل‌گرا نامید. دانش کلی ممکن است سیاسی یا فلسفی باشد. دانش سیاسی در پی ارزیابی رخدادها و فرآیندها در ارتباط با منافع و علایق نیروهای اجتماعی گوناگون است، در حالی که دانش فلسفی این ارزیابی را با استعانت از کلیت ایده‌ها و اندیشه‌های معرفتی انجام می‌دهد.

روشنفکران معمولاً ایده‌های متفاوت نخبگان دانش را با همدیگر پیوند می‌زنند و گاه به منابع الهام تحول در اندیشه آکادمیک تبدیل می‌شوند. نوآوری مفهومی^{۱۸} آن‌ها، حاصل ترکیب ایده‌های^{۱۹} مختلف است. ترکیب اندیشه‌ها و مفاهیم اغلب برای پاسخگویی به نیازهای ملموس مردم صورت می‌گیرد؛ برای مثال، آنان نظام‌های فکری دارای تأکید بر آزادی یا عدالت، توسعه یا عدالت، حقیقت یا مصلحت و ... را به همدیگر نزدیک می‌کنند. این روشنفکران گاه به نوآوری انسانی^{۲۰} می‌پردازند و در راس جنبش‌های اجتماعی، به پیوند و ترکیب انسان‌های جدای از همدیگر همت می‌گمارند. این ترکیب مردم^{۲۱} بین گروه‌های مختلف، پل‌های ارتباطی برقرار می‌کند و سرمایه اجتماعی مورد نیاز برای تحول یا اصلاح فرآیندهای سازمانی و اجتماعی را فراهم می‌سازد.

نخبگان حوزه عمومی به جای حضور در اجتماعات علمی و مجامع سازمانی در بسته، عموم مردم را به عنوان مخاطبان خود برمی‌گزینند و برای ارتباط با مردم از وسایل ارتباط جمعی، سخنرانی و نگارش استفاده می‌کنند. علایق اصلی این نخبگان، به حقیقت (مساله مورد نظر نخبگان دانش) و ساماندهی و سیاستگذاری (مساله مورد نظر نخبگان نهادی) مربوط می‌شود، اما این

نخبگان می‌خواهند این دو را به یکدیگر پیوند بزنند و حقیقت را در خدمت بهبود سازمان و سیاست قرار دهند و این هر دو را در جهت دگرگونی‌های اجتماعی به کار بگیرند. روشنفکران یا نخبگان فرهنگی، از یک سو به گستره همگانی تعلق دارند و با مردم سخن می‌گویند و از سوی دیگر برای انجام رسالت انتقادی خود خواهان استقلال از نظام‌های سیاسی و اقتصادی هستند. تعاریف نویسندگان و نظریه‌پردازان مختلف از مفهوم روشنفکری بر دو جنبه فرهنگی و انتقادی کار روشنفکری تاکید دارد. این توافق کمابیش در بین نظریه‌پردازانی با دیدگاه‌های ناموافق در مورد روشنفکری دیده می‌شود. این دو جنبه فرهنگی و انتقادی را می‌توان از یک سو ناشی از کلی‌بینی و کلی‌نگری و از سوی دیگر ناشی از تقابل نمایندگی یا دفاع روشنفکران از زیست جهان و سپهر همگانی در مقابل تجاوزات نهادهای دولتی و خصوصی، نظام‌های اجتماعی و بخش اقتصادی و سیاسی دانست. به این ترتیب روشنفکران به طور همزمان از تفکر نظری یا رویکرد تخصصی اهل دانش و نیز از تخصص سازمانی یا فعالیت‌های تخصصی و بارهای نهادهای سیاسی و اقتصادی انتقاد می‌کنند. از نظر مانهایم (۱۳۸۳) امتیاز روشنفکران و مهم‌ترین سرمایه آنان، فهم همدلانه و ظرفیت نگاه به واقعیت‌ها از منظر دیگران و نوعی ظرفیت ترکیب‌گری بین دیدگاه‌های مختلف است. مانهایم با توجه به

جدول ۱. تمایز انواع دانش در میان نخبگان دانش

معیارهای تمایز	دانش علمی	دانش نهادی	دانش حوزه عمومی
انواع نخبگان	دانشمندان، دانشگاهیان و تولیدکنندگان علم حرفه‌ای	کارشناسان و تکنوپروکرات‌ها، سیاستمداران و نخبگان حزبی، پژوهشگران تحقیق و توسعه و تولیدکنندگان علم سیاسی	روشنفکران، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، دانشگاهیان حوزه عمومی
نوع دانش	دانش نظری	دانش کارشناسی و سیاسی	دانش انتقادی و حوزه عمومی
روش	تجربی و تحلیلی	کاربردی، عملی و معطوف به حل مسائل	ارتباطی و تفاهمی
منطق	منطق معرفتی و الگویی	منطق نظام اجتماعی	منطق فرهنگی زیست جهان
کانون توجه	توصیف و تبیین با توجه به دنیای معرفتی	مدیریت سیاسی با توجه به نظام اجتماعی	کارکرد انتقادی با توجه به زیست جهان
سازمان	دانشگاه و مراکز آموزشی و پژوهشی انجمن‌های علمی	بوروکراسی، حزب، کانون‌های تفکر، مراکز تحقیق و توسعه و انجمن‌های تخصصی	وسایل ارتباط جمعی، عرصه عمومی، کانون‌ها، حلقه‌ها، باشگاه‌ها، سازمان‌های غیر دولتی و مدنی، جنبش‌های اجتماعی جدید
زبان	زبان علمی	زبان حقوقی و اداری	زبان اخلاقی و فرهنگی
تعهد اصلی	معرفت و حقیقت	کارکرد، کارایی، اثربخشی، سودمندی در تولید قدرت و ثروت نهادی و سازمانی	ارزش‌ها، مردم، فرهنگ و حقیقت مضاف
قواعد	قواعد شناختی	قواعد بنیادی و سازمانی	قواعد اخلاقی

فرآیندهای گسترش تخصص‌گرایی در آموزش عالی، می‌پرسد آیا یک پزشک هنوز فرصت روشنفکر بودن را دارد؟ و آیا این شرایط هنرمندان و روزنامه‌نگاران را به تنها گروه‌هایی تبدیل نمی‌کند که هنوز می‌توانند امتیاز روشنفکر بودن را حفظ کنند؟ این توانایی کلی‌نگری هم از طرف دولت و هم از طرف دانشگاه‌ها در معرض خطر قرار دارد، زیرا دولت از یک سو نیازمند کارکنانی است که باید برای احراز توانایی خود، آزمون‌ها و امتحانات استاندارد را پشت سر بگذارند و از سوی دیگر، عملکرد دانشگاه به فرآیند

تخصصی شدن فزاینده دامن می‌زند. روشنفکرانی که از میان متخصصان بخش‌های خصوصی و دولتی سر برمی‌آورند، در عین حال در معرض از دست دادن استقلال خود از نهادها هستند. استقلال روشنفکران از نهادها و سازمان‌ها را برخی شرط روشنفکری دانسته‌اند. به نظر سعید، از این استقلال، نوعی قدرت روشنفکری زاده می‌شود: وظیفه اصلی روشنفکر دستیابی به استقلال نسبی و رهایی از فشارهای حکومتی و فشارهای صاحبان صنایع است (احمدی، ۱۱۴: ۱۳۸۴).

در پیشگاه مردمی تالی می‌توان همه نخبگان سه‌گانه مورد بحث در این فصل را نخبگان دانس نامید. این نامگذاری واحد بر تمایز دو نوع میدان یا فضا تأکید دارد. تمایز بین میدان نخبگی و میدان اجرایی در واقع شمار بین مفهوم برداری و اجرایی است. به عبارت دیگر، در میدان نخبگی، جنبه‌های مفهومی اعم از هنجاری یا شناختی در فعالیت‌ها و کنش‌ها اهمیت بیشتری دارد و به این دلیل، انواع سه‌گانه نخبگان مزبور را می‌توان نخبگان دانس نامید. این نخبگان با عرضه سه نوع دانش نظری، عملی و تالی، در واقع باید که کاندیدان لایه مفهومی فعالیت‌های سه‌گانه علمی، مهندسی و هنری هستند. این نخبگان از نظر توجه به دانش یا یکدیگر سبقت دارند. برای دانش‌های تواناگون آنان از ویژگی‌های معرفت‌شناختی و اهداف متفاوت برخوردارند. انواع نخبگان، سه نوع دانش علمی، تالی و حرفه‌ای را تولید می‌کنند. این دانش‌ها از حیث روش بررسی مفهوم، میزان حاکم بر آن‌ها، کانون توجه، سازمان‌های اجتماعی، تولید و بازتولید، انتقادی، زبان مورد استفاده، نوع تعهد و التزام و نیز قواعد خاصی خود را یکدیگر تمایز دارند. (جدول شماره ۱).

نخوبین قطب‌های سه‌گانه نخبگان دانش

در صورتیکه در مجموع مشارکت نخبگان دانش را در زمینه گسترده‌تر میدان اجتماعی و تعاملات‌ها و تعاملات سه قطب نخبگان علمی، نخبگان مهندسی و اجراییان خود، عمومی حاصل می‌شود، دریافت و مفهوم‌پردازی می‌تواند اهداف با سامان دادن ضرورت قطب‌سازی و شبکه‌سازی از یک سو و نیروی تحلیل مشارکت اجتماعی و سیاسی نخبگان با میانجیگری این سازمان‌های جمعی، از سوی دیگر است. هر یک از سه گروه نخبگان دانش، حاصل از این سه در انجمن‌ها و سازمان‌های خود و سپس در شبکه و سایر نخبگان، مشارکت دارند. نمی‌توانند به گونه‌ای موثر در سطح وسیع اجتماعی و سیاسی مشارکت داشته باشند. نادیده گرفتن این مدلیج از مشارکت نخبگان و محدود ساختن مشارکت آنان به سطح تالی و مشارکت‌های توده‌ای به معنای تشناختن نقش نخبگان در جامعه و مشارکت در مشارکت نخبگان دانش می‌تواند با توجه به نقش عمومی آنان به عنوان سپر و تکیه‌بندی و یا با توجه به نقش اختصاصی آنان در تولید، انتقال و بازتولید ایده‌ها و ایده‌ها، تجزیه و تحلیل شود. در این زمینه، مشارکت در شبکه‌ها، نقش آن نقش در وهله اول یا تأکید بر نقش اختصاصی دانش و در وهله دوم یا تأکید بر رویکرد اجتماعی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بازتولید نخبگان، به عنوان افراد مجزا و سازمان‌یافته، بلکه به عنوان گروه اجتماعی سازمان‌یافته در سطوح سازمانی، حرفه‌ای، قطبی و اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرند. در رویکرد اجتماعی، هر یک از سه گروه نخبگان دانس با مشارکت در سطوح سازمانی، حرفه‌ای و مجزای خود، از طریق گسترش تعاملات و تعاملات فی‌مابین به یک شبکه اجتماعی می‌شوند و سپس این سه قطب نخبگان دانش، از طریق تشناختن سازمان‌های تبادلانی در یک کلیت ارتباطی در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند. این شبکه نخبگان دانش را تشکیل می‌دهند. این شبکه ارتباطی یک میدان تبادلانی و گسترده‌تر از مدارهای سه‌گانه و وابسته در فعالیت‌های توانمندی و تک‌مک نهادی را می‌سازد.

رویکرد اجتماعی در حقیقت مشارکت نخبگان، به دلایل متعدد بر رویکرد فردی برتری دارد. هر چند در مورد مشارکت توده‌ها نیز می‌توان این رویکرد اجتماعی را اتخاذ کرد و شیوه‌های جلب مردم به فرآیندهای

سیاسی و اجتماعی را با توجه به عضویت آنان در گروه‌های اجتماعی ارزیابی نمود، ولی کاربرد این رویکرد در خصوص نخبگان با توجه به اهمیت تاریخی و معاصر آنان از ضرورت بیشتری برخوردار است. در رویکرد اجتماعی از مفاهیم قطب و شبکه استفاده خواهد شد. منظور از قطب نخبگی، شکل‌گیری تعاملات و مناسبات در میان هر یک از گروه‌های سه‌گانه نخبگان است. به عبارت دیگر، قطب‌سازی یا ایجاد قطب‌های سه‌گانه نخبگی، فراهم ساختن شرایط نزدیک برای تأمین مشارکت سیاسی و اجتماعی نخبگان است. برای تشکیل قطب‌های نخبگان دانس، در وهله اول باید شکاف‌های موجود در درون هر یک از قطب‌ها، یا شکاف‌های درون قطبی را از طریق برقراری پل‌های ارتباطی، تعاملاتی و تبادلانی کاهش داد. کاهش شکاف‌های درون قطبی (جدول شماره ۲) به معنای حذف تنوع در درون هر قطب نیست، بلکه به معنای گسترش گفت‌وگو بین بخش‌های مختلف در درون قطب‌هاست. برای مثال، در قطب نخبگان علمی انواع رشته‌های متفاوت، انواع علوم حرفه‌ای، انتقادی، سیاسی و حوزه عمومی وجود دارد که باید با حفظ نظرگاه‌های خاص خود یا یکدیگر به گفت‌وگو بپردازند و بدون همگون شدن، یکدیگر را به طور متقابل بارور سازند.

جدول ۲. شکاف‌های درون قطبی نخبگان دانش

انواع نخبگان	انواع شکاف‌ها
نخبگان علمی	شکاف‌های سازمانی: شکاف‌های رشته‌ای؛ شکاف‌های نظری و مفهومی؛ شکاف علوم پایه و فنی - مهندسی با علوم انسانی و هنر؛ علوم بنیادی و علوم کاربردی؛ دانش تخصصی و دانش کلی‌نگر؛ دانش‌های حرفه‌ای، انتقادی، سیاسی و حوزه عمومی
نخبگان نهادی	نخبگان اداری و نخبگان حزبی (شکاف بین بوروکراسی و حزب)؛ شکاف کارشناسان و مدیران؛ نخبگان بخش عمومی و نخبگان بخش خصوصی؛ شکاف بین نخبگان حزبی متفاوت؛ شکاف بین نخبگان سیاسی حاکم و غیرحاکم؛ شکاف‌های بخشی و سازمانی بین نخبگان نهادی؛ دانش کارشناسی جزئی و دانش سیاسی کلی
نخبگان حوزه عمومی	روشنفکر سنتی و روشنفکر اندام‌وار؛ روشنفکر فرهنگی و روشنفکر سیاسی؛ روشنفکر دانشگاهی و غیردانشگاهی؛ روشنفکر عام و روشنفکر خاص؛ روشنفکر جهانی و روشنفکر محلی؛ روشنفکر انقلابی و روشنفکر اصلاح‌طلب؛ روشنفکر حزبی و روشنفکر جنبش؛ روشنفکر پیوسته / متعهد و روشنفکر آزاد؛ روشنفکر عرفی و روشنفکر دینی

شکل‌گیری قطب در هر یک از گروه‌های سه‌گانه نخبگان از فرآیند خاصی تبعیت می‌کند. در این بخش به عنوان نمونه، فرآیند تشکیل قطب نخبگان علمی و پس از آن، چگونگی پیوند آن با دو قطب دیگر و تشکیل میدان سه قطبی یا شبکه نخبگان دانش مورد بررسی قرار می‌گیرد. نخبگان علمی اغلب توسط مرزهای سازمانی و حرفه‌ای، دچار شکاف و چندپارگی می‌شوند. برای مثال آنان با وجود اشتراک در رشته‌های خاص، به دلیل حضور در مراکز آموزشی و پژوهشی مختلف، از سایر همکاران خود جدا می‌افتند. این استادان جدا افتاده ممکن است با وساطت انجمن علمی یا همدیگر ارتباط پیدا کنند، ولی در این صورت نیز ممکن است به دلایل حرفه‌ای از دانشگاهیان فعال در سایر رشته‌ها، حتی رشته‌های نزدیک به خود جدا بمانند. افراد دانشگاهی و دانشمندان و متخصصان رشته‌های گوناگون برای تشکیل قطب نخبگان علمی، باید در سطوح سه‌گانه سازمانی، حرفه‌ای و قطبی مشارکت داشته باشند و مشارکت در هر سطح، پیش شرط مشارکت در سطح بالاتر است؛ منظور از مشارکت سازمانی، مشارکت نخبگان علمی در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی به عنوان سازمان‌های شغلی و کاری است، این مشارکت در آنان تعهد سازمانی ایجاد می‌کند. نخبگان علمی باید در سطوح مختلف تصمیم‌گیری در سازمان‌های کاری خود مشارکت داشته باشند و هر گاه بنا به دلایلی، تصمیم‌گیری‌ها به کمیته‌ها یا افراد خاصی واگذار شود، آنان باید در این فرآیند واگذاری مشارکت داشته باشند و به این وسیله مشروعیت آن را تأمین کنند. به نظر بسیاری از پژوهشگران، امکان ایجاد تعلق سازمانی نخبگان علمی، بدون مشارکت آنان در حاکمیت بر خویش وجود ندارد. اما صورت دیگری از مشارکت که به کارهای جمعی و مناسبات غیر رسمی آنان با یکدیگر مربوط می‌شود، از دیدگاه جامعه‌شناختی از اهمیت بیشتری برخوردار است. نخبگان علمی در دومین سطح مشارکت، یعنی از طریق مشارکت حرفه‌ای و عضویت در گروه‌های فراتر از سازمان‌های کاری خود، از محدودیت‌های شغلی فراتر می‌روند. برای مثال پزشکان، فیزیکی‌دانان، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و فلاسفه با وجود پراکندگی خود در سازمان‌های متعدد، از طریق عضویت در انجمن‌های علمی مشترک، به عنوان یک حرفه، وسیع‌تر فعالیت می‌کنند. حرفه‌های مختلف هر یک دارای فرهنگ‌های حرفه‌ای خاصی هستند که از ارزش‌ها، ضوابط، استانداردها و اخلاقیات خاصی تشکیل می‌شود. این فرهنگ و اخلاقیات حرفه‌ای بسیار اهمیت دارد و باید به شیوه‌های گوناگون از طریق مشارکت اعضا در زندگی حرفه‌ای، بر ساخته و تقویت شود. احساس تعلق حرفه‌ای در واقع هویت افراد را تضمین می‌کند و روبرویی و تبادلات بین افراد وابسته به سازمان‌های گوناگون را قاعده‌مند می‌سازد. این قاعده‌مندی، محصول وجود اخلاقیات حرفه‌ای است که باید از طریق فرایندهای مشارکت اجتماعی و با توجه به رسمیت یافتن حاکمیت حرفه‌ای^{۳۳}، شکل گیرد و تثبیت شود. هویت حرفه‌ای هر چند هویت‌های پراکنده سازمانی نخبگان علمی را در هویت یگانه رشته‌ای یکپارچه می‌سازد، ولی در عین حال ممکن است بین نخبگان علمی وابسته به رشته‌های مختلف، فاصله ایجاد کند و شکل‌گیری قطب نخبگان علمی به عنوان یک قطب موثر سیاسی و اجتماعی را به تاخیر بیندازد. شکاف‌های حرفه‌ای، خود دارای سطوح مختلف است؛ در یک سطح بالاتر، بین گروه‌های مختلف علمی و در سطوح پایین‌تر، حتی در بین افراد در رشته‌ای واحد نیز دیده می‌شود. وجود این شکاف‌های حرفه‌ای، دارای دلایل شناختی و اجتماعی است؛ برای مثال حتی بین

جامعه‌شناسی انتقادی و جامعه‌شناسی ساختی - کارکردی هم شکاف وجود دارد. این شکاف‌ها به همان دلایل، به طور کلی برطرف نمی‌شوند. یکپارچگی این دیدگاه‌های نظری و روش‌شناختی به کاهش غنا و تنوع فعالیت‌های دانش‌پژوهی و بنابراین، به کند شدن فرآیندهای توسعه علمی می‌انجامد. بنابراین تکوین قطب نخبگان علمی به معنای حذف تنوع رویکردها و رشته‌های مختلف علمی نیست، بلکه ایجاد تبادل و تعامل بین آنان به منظور پاسخگویی به مهم‌ترین هدف علم، یعنی درک کلی از واقعیت‌هاست که امروزه از طریق مطالعات چندرشته‌ای، بین رشته‌ای و فرارشته‌ای برآورده می‌شود. فقدان مشارکت‌های فرارشته‌ای^{۳۴} به معنای تخصص‌گرایی‌های فزاینده، تعصب‌ها و پیش‌داوری‌های رشته‌ای و علمی، صفت‌بندی‌های نخبگان علمی وابسته به رویکردها و رشته‌های مختلف در برابر همدیگر است که دو دسته پیامد به دنبال دارد. این تقابل‌ها از یک سو دارای تأثیرات معرفتی هستند و دنیاهای فکری را به نظام‌های بسته بدون ارتباط با همدیگر تبدیل می‌کنند. در نتیجه از تکوین نظریات، مدل‌ها، مفاهیم و فنون کاربردی برای درک کلیت واقعیت‌های زنده و ملموس ممانعت می‌کنند؛ پیامد اجتماعی فقدان مشارکت‌های فرارشته‌ای نیز ریزش تعصبات و تنگ‌نظری‌های ناشی از ناهمدلی‌های حرفه‌ای به سطح سیاسی و اجتماعی است. یکی از ویژگی‌های مدیریت سازمانی و حاکمیت سیاسی دولت‌ها در ایران، تأثیرپذیری تصمیم‌گیری‌ها و عملکردها از رشته‌های علمی مدیران و افراد موثر در حاکمیت سیاسی است.

مشارکت در شبکه نخبگان دانش

بر اساس الگوی اجتماعی مشارکت نخبگان دانش، شکل‌گیری قطب نخبگان علمی اولین و مهم‌ترین مرحله در تأمین مشارکت سیاسی و اجتماعی نخبگان است. قطب مزبور از یک سو، مشارکت نخبگان علمی را در رده‌های سازمانی، حرفه‌ای و فرارشته‌ای تأمین می‌کند و از سوی دیگر، امکان پیوند این قطب با دو قطب نخبگان حوزه عمومی و نخبگان نهادی، یا اهالی فرهنگ و سیاستمداران را فراهم می‌سازد. مشارکت فرارشته‌ای دانشمندان به عنوان بالاترین سطح مشارکت در قطب دانش، مرحله‌ای ضروری برای گذار به مشارکت در سایر قطب‌هاست. در این الگو، پیوند نخبگان علمی با دو قطب دیگر نه به صورت فردی، بلکه با وساطت قطب نخبگان علمی صورت می‌گیرد. مشارکت نخبگان علمی در قطب علمی به آنان هویت می‌بخشد؛ آنان با برخورداری از این هویت می‌توانند با توجه به نقش‌ها و کارکردهای اختصاصی‌شان به عنوان نخبگان علمی و نه فقط به عنوان شهروندان عادی با حقوق و تکالیف قانونی‌شان، به شیوه‌ای موثرتر در فرآیندهای اجتماعی و سیاسی مشارکت داشته باشند. مهم‌ترین سطح مشارکت نخبگان علمی، مشارکت آنان در «میدان نخبگی»^{۳۵} به عنوان یک میدان سه قطبی و فرانهادی یا چندنهادی است. این میدان از یک نهاد خاص مثلاً نهاد علم، فرهنگ و سیاست فراتر می‌رود و همه آن‌ها را در بر می‌گیرد، بنابراین یک میدان فرانهادی یا چندنهادی است. در این میدان سه دسته از نخبگان با همدیگر در تعامل و ارتباط داد و ستد فکری قرار دارند. این نخبگان با انواع سرمایه‌های فرهنگی، سیاسی و علمی در عین حفظ تمایز از یکدیگر، بین خود شبکه‌ای از روابط و مناسبات برقرار می‌کنند. نخبگان دانش با عرضه سه نوع دانش در واقع تولیدکنندگان لبه مفهومی فعالیت‌های سه‌گانه علمی، فرهنگی و سیاسی هستند. انواع نخبگان مزبور از نظر توجه به دانش به یکدیگر شباهت دارند، ولی دانش‌های گوناگون

آنان از ویژگی‌های معرفت‌شناختی و اجتماعی متفاوتی برخوردار است. نخبگان در میدان نخبگی دارای انواع سرمایه‌های سه‌گانه هستند، ولی برقراری شبکه ارتباطی بر این سه نوع سرمایه، یک سرمایه چهارم نیز می‌افزاید. این سرمایه چهارم همان سرمایه اجتماعی نخبگی یا وجود شبکه روابط در بین قطب‌های سه‌گانه نخبگان است. این سرمایه اجتماعی، امکان اثرگذاری دیگر انواع سرمایه را فراهم می‌کند. سرمایه‌های سه‌گانه بدون ارتباط با یکدیگر، سرمایه‌های در خود هستند و در بهبود فرآیندهای اجتماعی و سیاسی از توانایی اثرگذاری اندکی برخوردارند، ولی وجود سرمایه اجتماعی نخبگی شرایط لازم برای به جریان افتادن آن‌ها و تبدیل‌شان به یکدیگر را فراهم می‌کند. در واقع این گروه‌های سه‌گانه تنها به میزانی وجود دارند که یکدیگر را در فعالیت‌ها و اندیشه‌های خود در نظر می‌گیرند. این گروه‌ها به میزانی که در شبکه قرار گرفته‌اند و به میزانی که دارای جریان‌های تعاملی هستند، وجود دارند. بنابراین شبکه نخبگی فقط قطب‌های سه‌گانه نخبگان، همچون هسته‌های مجزا، را به همدیگر متصل نمی‌کند، بلکه به این هسته‌ها، هست بودن و موجودیت می‌بخشد. به عبارت دیگر، شبکه نخبگی امکان تکوین و گسترش و موجودیت‌یابی سه قطب نخبگی را فراهم می‌سازد. این شبکه نه تنها آن‌ها را به همدیگر مرتبط می‌کند، بلکه به آن‌ها به عنوان موجودیت‌هایی متمایز و متفاوت، شکل می‌دهد و هویت می‌بخشد. این شبکه آن‌ها را به عنوان کلمات متفاوت در کنار هم می‌دهد و از کنار هم نهادن آن‌ها جملاتی معنادار را پدیدار می‌سازد. در شبکه نخبگی، نخبگان از طریق به رسمیت‌شناسی دیگری، خودآگاهی پیدا می‌کنند و به هستی برای خود تبدیل می‌شوند.

گفت‌وگو و داد و ستد در میدان نخبگی با حفظ تمایز و مواضع انتقادی هر گروه نسبت به گروه‌های دیگر صورت می‌گیرد. با فرض وجود گفت‌وگوهای درون قطبی، باید گفت‌وگوهای میان قطبی را تقویت کرد و توسعه داد. قطب‌های مختلف نخبگی معمولاً بر اساس انگیزه‌های بازشناسی^{۲۷} با یکدیگر رابطه درونی برقرار می‌کنند. این انگیزه باید در بین هر سه قطب تقویت شود، به گونه‌ای که نخبگان یک قطب به آرا و اندیشه‌های دو قطب دیگر نیز توجه کنند و آن‌ها را در فعالیت‌های خود ملحوظ دارند. نخبگان علمی، نخبگان عرصه عمومی و نخبگان سیاسی در یک میدان نخبگی، علاوه بر توجه به منطق ویژه فعالیت‌های تولید و کاربرد مفاهیم خود به دو منطق دیگر نیز توجه می‌کنند و به این ترتیب منطق‌های سه‌گانه معرفت، زیست‌جهان و قدرت با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و همدیگر را به طور متقابل بارور می‌سازند. گفت‌وگو میان سه قطب، به تطور همزمان^{۲۸} سه منطق می‌انجامد؛ این تطور همزمان این سه منطق را به یک منطق تبدیل نمی‌کند، ولی بین آن‌ها نوعی همزمانی برقرار می‌کند و آفاق‌های زمانی و مکانی آن‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌سازد. هدف از گفت‌وگو و تعامل در میدان نخبگی، رسیدن به یک توافق انتزاعی نیست، زیرا آنان به سامان‌های دانایی و صورت‌های گوناگون زندگی تعلق دارند. هر چند برای هر یک از سه قطب، امکان کنار نهادن منطق خود و دستیابی به یک منطق کلی وجود ندارد، ولی هر طرف سعی می‌کند از طریق جستجوی زبان‌های میانجی، منطق خویش را در برابر دو طرف دیگر عرضه کند. وجود میل به تعارف و بازشناسی در بین سه قطب، باعث می‌شود هر قطب بدون کنار نهادن منطق اختصاصی خود تلاش کند منطق دیگری را بفهمد. به این ترتیب در شبکه نخبگی، شکل ویژه‌ای از تفاهم مبتنی بر تفاوت پیدا می‌شود.

نخبگان علمی از طریق افزایش مشارکت خود در شبکه نخبگی، می‌کوشند بین منطق معرفت و دو منطق زندگی روزمره و نظام اجتماعی وساطت و ارتباط برقرار کنند. نخبگان حوزه عمومی به دلیل دل‌نگرانی خود برای زیست‌جهان و زندگی روزمره، می‌کوشند منطق فرهنگی را تقویت کنند، در حالی که نخبگان نهادی در پی تقویت نهادهای اقتصادی و سیاسی هستند و بنابراین بر اساس منطق نظام اجتماعی می‌اندیشند. جدایی منطق نظام اجتماعی از منطق زندگی روزمره و جدایی این دو از منطق معرفت، در پیوند سه قطب نخبگان در شبکه نخبگی کاهش می‌یابد، نوعی هم‌افقی بین آن‌ها ایجاد می‌شود و هر قطب از طریق توجه به منطق دو قطب دیگر، در شیوه مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی خود بازاندیشی می‌کند. به نظر ما شبکه نخبگان دانش با پیوند سه قطب علم، فرهنگ و سیاست در زمینه‌های متعدد زیر تاثیرگذار خواهد بود: افزایش میزان تولید انواع دانش یا افزایش فشار / عرضه دانش، افزایش کاربرد انواع دانش یا افزایش کنش / تقاضا برای دانش، افزایش میزان تناسب دانش با محیط اجتماعی خود، افزایش منزلت اجتماعی نخبگان دانش، افزایش اعتماد بین نخبگان دانش، گسترش سرمایه اجتماعی نخبگان دانش، کاهش شکاف بین نخبگان دانش و مردم، تقویت نقش پشتوانه‌های مفهومی در فعالیت‌های اجرایی، کاهش میزان دخالت‌های فراشبکه‌ای در نهادهای نخبگان دانش، تقویت نقش انجمن‌های علمی به عنوان حوزه عمومی علم، بهبود فرآیندها و ارتقای ظرفیت‌های کارشناسی، سیاست‌سازی و سیاست‌گذاری، ایجاد تمایز و در عین حال تعامل بین نقش‌های دانشگاهی و غیردانشگاهی، افزایش مشارکت دانشگاهیان در فرآیندهای سیاستی و از جمله در سیاست‌گذاری علمی، کاهش اهمیت انگیزش‌های بوروکراتیک در فعالیت‌های دانشگاهیان و بالاخره کاهش مهاجرت نخبگان دانش و سرمایه‌های علمی و فرهنگی در شبکه نخبگی، انتظارات سه قطب نخبگان از همدیگر به صورت آشکارتری تبیین می‌شود. از یک سو انتظارات نخبگان حوزه عمومی و نخبگان نهادی از دانشگاهیان و تولیدکنندگان دانش حرفه‌ای مشخص می‌شود و از سوی دیگر، نخبگان علمی نیز به طور متقابل انتظارات خود را از روشنفکران و سیاستمداران را بیان می‌کنند. در این شبکه در کنار شکل‌گیری گفت‌وگو، گروه‌های سه‌گانه عملکردهای یکدیگر را با توجه به منطق خود مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند و بنابراین بدون تشدید شکاف‌های موجود، می‌توانند اشتباهات و نارسایی‌های یکدیگر را یادآوری کنند؛ این جریان‌های انتقادی درون شبکه نخبگی با افزایش اعتماد بین آن‌ها همراه است.

مشارکت اجتماعی نخبگان علمی در شبکه نخبگی به افزایش اعتبار و منزلت اجتماعی آنان می‌انجامد. منزلت نخبگان در وهله اول در شبکه نخبگی تکوین می‌یابد و پس از آن به سایر اقشار اجتماعی ریزش پیدا می‌کند. بنابراین منزلت اجتماعی نخبگان علمی را بیش از همه، باید در شبکه نخبگی تقویت کرد. شبکه نخبگی با وساطت بازشناسی‌های متقابل^{۲۹}، برای هر یک از سه گروه نخبگان اعتبار ایجاد می‌کند و این منزلت به گونه‌ای فراگیر، سایر گروه‌های اجتماعی را نیز در بر می‌گیرد. بازشناسی نخبگان علمی و دانشگاهی توسط نخبگان حوزه عمومی و نخبگان نهادی، به طور خاص، به افزایش منزلت اجتماعی دانشمندان و دانشگاهیان منجر خواهد شد؛ به طور متقابل دو قطب روشفکری و سیاستمداری نیز اهمیت یافته، میزان مشروعیت آن‌ها افزایش می‌یابد. در میدان نخبگی، بین سه قطب یعنی نخبگان علمی، نخبگان نهادی و نخبگان حوزه عمومی رابطه بازشناسی

برقرار می‌شود و هر قطب از طریق نگاه کردن در دو قطب دیگر، خود را باز می‌شناسد و هویت می‌یابد. به این ترتیب هویت‌یابی در هر قطب نه از طریق فروبستگی درونی، بلکه از طریق گشودگی به روی دیگری انجام می‌شود. هر قطب با دو قطب دیگر به عنوان "دیگری مهم" مواجه می‌شود که نه در مقابل "خود"، بلکه مقوله‌های متفاوت با خود و در عین حال معنادار به خود است. این شناخت دیگری به خودآگاهی هر کدام از قطب‌ها می‌انجامد. در این رابطه بین خود و دیگری، روشنفکران و سیاستمداران برای نخبگان علمی اهمیت پیدا می‌کنند و به دیگری مهم تبدیل می‌شوند و در این فرآیند، دو مقوله فرهنگ و سیاست نیز برای نخبگان علمی اهمیت پیدا می‌کند؛ به این ترتیب تکوین حقیقت در پیوند با مقولات اخلاق و قدرت صورت می‌گیرد. توجه به این مقولات لزوماً به معنای پذیرش شکل خاصی از آن‌ها نیست، گفت‌وگویی است که با توجه به جنبه‌های نقادانه خود، چشم‌اندازهای سازنده‌ای را فراهم می‌کند. تولید دانش، تولید فرهنگی و تولید قدرت، سه بعد تولید معنوی یک جامعه محسوب می‌شوند و شبکه‌ی خبگی، این سه بعد را در تعامل با یکدیگر قرار می‌دهد. با گسترش شبکه‌ی خبگی، تولید دانش از فعالیتی در برج عاج آکادمی، به تولید دانش در زمینه‌های واقعی‌تر تبدیل می‌شود و به این ترتیب روشنفکران، گروه‌های مردم، کارشناسان سازمان‌ها و سیاستمداران نیز در فرآیندهای طرح مسأله و تولید دانش مشارکت می‌یابند.

* جامعه‌شناسی و عضو هیات علمی دانشگاه،
پانوش‌ها

1. Elite
2. Social Elites
3. Intellectual Elites
4. Professional Society
5. Knowledge Society
6. Social Man
7. Moral Act
8. Field
9. Academic Intellectual
10. Knowledge Man
11. Knowledge Elites
12. Truth
13. Scientific Communities
14. Paradigmatic Knowledge
15. Intellectual Activity
16. Conception
17. Execution
18. Conceptual Innovation
19. Combination of Ideas
20. Humanistic Innovation
21. Combination of Peoples
22. Pole
23. Knowledge Elites Network
24. Professional Governance
25. Transprofessional
26. Elite Field
27. Recognition
28. Co-evolution
29. Mutual Recognition

منابع

۱. دوگانه، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۹.
۲. بانامور، تام. ب. منتقدان جامعه، ترجمه محمد جواهر کلام، تهران، نشر سفیر، ۱۳۶۹.
۳. بشیریه، حسین. موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران، گام نو، ۱۳۸۰.
۴. تونر، برایان اس. شرق‌شناسی، پست مدرنیسم و جهانی شدن، مترجم محمدعلی محمدی، تهران، شرکت نشر یادآور، ۱۳۸۴.
۵. نوسلی، غلامعباس. "نخبگان اجتماعی"، کالای تشریفاتی از منظر مسئولان، نشریه نسیم صید، ۱۳۸۱/۱۲/۶.
۶. جلالی پور، حمیدرضا. "اقتدار نخبگان و التفات حاکمان"، روزنامه توسعه، هفتم و هشتم اسفند ماه، ۱۳۸۱.
۷. چلی، مسعود. جامعه‌شناسی نظم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.
۸. حسینی، سیدمجتبی. "نخبگان سرمایه ملی کشورها"، روزنامه توسعه، ۱۳۸۰/۲/۳.
۹. زرین پور، بهزاد. "مکالمه نخبگان بستر ساز توسعه صنعتی"، روزنامه ابرار اقتصادی، ۱۳۷۹/۸/۱۵.
۱۰. طهرانی، محمدرضا. نقش نخبگان فرهنگی جامعه، روزنامه همبستگی، ۱۳۸۲/۷/۱۴.
۱۱. فیوضات، ابراهیم. "نخبگان ایران"، فرهنگ اندیشه، سال سوم، شماره دهم، ۱۳۸۳.
۱۲. گولنه جولوس و ویلیام ل. کولب. فرهنگ علوم اجتماعی، به کوشش محمدجواد زاهدی، تهران، انتشارات مازیار، ۱۳۸۴.
۱۳. لاور، رابرت. ای. دیدگاه‌هایی درباره دگرگونی اجتماعی، ترجمه کاووس سید امامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
۱۴. مانهایم، کارل. ایندولوژی و تئوبیه ترجمه فریبرز محمدی، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
۱۵. مانهایم، کارل. "جامعه‌شناسی روشنفکران"، ترجمه محمدسعید ذکایی، فرهنگ اندیشه، سال سوم، شماره دهم، تابستان ۱۳۸۳.
۱۶. مدیر شانه چی، محسن. قهرگرایی و توسعه نیافتگی در ایران معاصر، تهران، موسسه فرهنگی رسا، ۱۳۷۹.
۱۷. معیفر، سعید. "نخبگان اجتماعی، کالای تشریفاتی از منظر مسئولان"، نشریه نسیم صید، ۱۳۸۱/۱۲/۶.
۱۸. وبر، مارکس. "سیاست در مقام حرفه"، در: دین، قدرت، جامعه، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۲.
۱۹. همیلتون، پیتر. شناخت و ساختار اجتماعی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
20. Braverman, H.: Labour and Monopoly Capitalism: the Degradation of Work in the Twentieth Century, New York, 1974.
21. Burawoy, Michael.: "Public Sociologies: Contradictions, Dilemmas, and Possibilities" Social Forces, June 2004, 82(4), 2004.
22. Delanty, Gerard: Challenging Knowledge: The University in the Knowledge Society, Buckingham: Open University Press, 2001.
23. Gibbons, M. et al: The New Production of Knowledge, London: Sage Publications, 1994.
24. Hagstrom, W.Q.: The Scientific Community, London and Amsterdam: Fefar and Simons, Inc, 1975.
25. Hass, P.: "Introduction: epistemic communities and international policy coordination", international organization, 46(1):1-35, 1992.
26. Jacoby, R.: The Last Intellectuals: American Culture in the Age of Academe, NY: Basic Books, 1987.
27. Keller, S.: "Elites", in: David L. Shils, Encyclopedia of Social Science, New York: Macmillan and Free Press, 1986.
28. Perkin, Harold: The rise of professional society: England Since 1880, London and New York: Rutledge, 2002.
29. Posner, Richard A.: Public Intellectual: A Study of Decline, Cambridge: Harvard University Press, 2001.
30. Remmling, G. W.: The Sociology of Karl Mannheim, London: RKP, 1975.
31. Swartz, D.: Culture and power: the sociology of Pierre Bourdieu, Chicago: the University of Chicago Press, 1997.

۱. احمدی، یابک. کار روشنفکران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۴.

۲. انصاری، عبدالعبود. ایرانیان مهاجر در ایالات متحده: پژوهشی در حاشیه‌نشین